

بیان معانی

دور

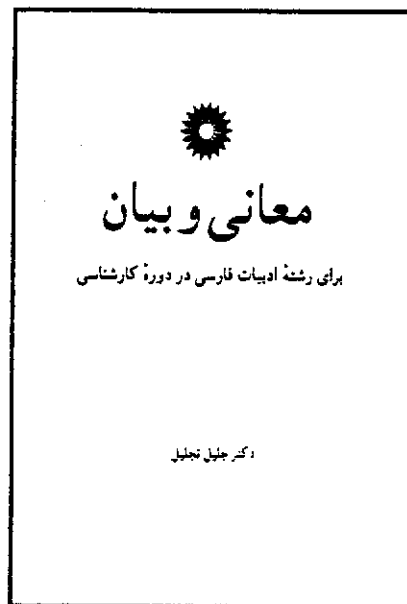
معانی بیان

محمدرضا مستجاب

معانی و بیان از کارآمدترین دانش‌هایی است که دست پژوهندگان ادب را می‌گیرد و به ایشان پای پویش و توان تشخیص سره از ناسره و تمیز کلام صحیح از سقیم می‌بخشد. ورود به دنیای پر رمز و راز متون ادب فارسی نیز بی‌گذر از تقاطع معانی و بیان - که خود به شاهراه نقد ادبی رهنماست - برای پویندگان این کران، جز بهره‌ای نادرخور، از معانی نخواهد داشت.

«پی آمد در دست نبودن کتب امروزی و کارآمد در زمینه این گونه علوم ادبی - و یکسره یافته‌های دانش‌های نوین و تکامل یافته از قبیل زیان‌شناسی، نقد ادبی و ... را باد هوا انگاشتن - بخوبی در تحقیقات ادبی ما منعکس است.»^۱

سخن بر سر نارسایی کتب نگارش یافته در این باب - که خود ناشی می‌شود از عربی‌گرایی یا غربی‌مآبی صرف - نیست. در این مقال تنها مجال نقد و بررسی کتابی دست داده که چندی است برای رشته ادبیات فارسی در دانشگاه‌ها، در دوره



معانی و بیان. دکتر جلیل تجلیل. مرکز نشر دانشگاهی، چاپ ششم: تهران، ۱۳۷۲، ۸۹ صفحه، وزیری.

۱. سیروس شمیسا، بیان، انتشارات فردوس، چاپ اول، ص ۱۱.

کارشناسی فراهم آمده است. این نقد بدان امید به رشته تحریر درآمده تا استادان ادب و ادبای دلسوز و نکته آموز را به توجّهی بیشتر در تألیف اثر وادارد و اگر سمت و صفت بجا و برآورنده مؤلف کتاب در استادی و نیز ادب و ورزی ایشان در ادب آموزی نبود، این خرده گیریهای بی مقدار، چونان هدیه ای ناقابل (به مصداق «احبّ اخوانی الیّ من اهدی الیّ عیوبی») به حضور ایشان تقدیم نمی شد.

بی هیچ مقدمه دیگر و به ترتیب، صفحه های کتاب را ورق می زنیم:

در ص ۵: گویا مؤلف میان رعایت مقتضای حال و مباحث هشتگانه فصاحت و بلاغت، قائل به تفکیک شده است؛ به گونه ای که خواننده گمان می کند میان این مطالب تفاوت ماهوی وجود دارد.

در ص ۷: معلوم نیست که پاورقی شماره دو، مربوط به کدام مطلب متن است.

در ص ۸: آیا فعل «بشندی» در این بیت از فردوسی:

گـریزان به بالا چرا برشـدی

چو آواز شـیر زیان بشندی

می تواند نمونه ای گویا برای مخالفت با قیاس باشد و آیا نمی تواند مشتق از مصدر شوند باشد و نه شنیدن؟

در ص ۹ و ۸: در باب «تابع اضافات» هیچ توضیحی پیرامون اینکه این عیب از عیوب مسلم و مخلّ به فصاحت نیست، داده نشده و طرفه اینکه در اثبات این عیب، به این بیت حافظ استشهد شده که:

ساکنان حرم سر عفاف ملکوت

با من راه نشین باده مستانه زدند

هر چند که در تمامی نسخ معتبر از دیوان خواجه، مصرع نخست بدین گونه است که:

ساکنان حرم و سر عفاف ملکوت ...

در ص ۹: درباره «کثرت تکرار» کلمه نیز مؤلف هیچ قید و شرطی را مطرح نکرده و آن را یکسره موجب اسقاط کلام از رتبه فصاحت شمرده است. در حالی که صاحب نظران علوم بلاغی، در برخی موارد نه تنها کثرت تکرار را عیب نمی گیرند که مستحسن نیز می دانند، همچون مواردی که ذکر نامی موجب التذاذ گوینده یا مخاطب گردد و همچون تمام مواردی که در فن بدیع تحت عنوان «تکریر» مطرح می شود؛^۲ دیگر ذکر زیان حال مجنون عامری در استلذاذ از نام لیلی، که عبدالرحمن جامی آن را به نیکی روایت کرده، ضرورت ندارد.

جالب توجه اینکه آنچه به منزله شاهد و مثال در این بخش مطرح شده، خود از مصادیق «اعتات» یا «لزوم مالایلم» است. بنابراین مناسبتر می بود که نویسنده محترم در توضیح این عیب از عیوب فصاحت، ضمن بیان قیود و شروط آن، به جای استفاده از ریاعی [منسوب به] ابوسعید ابی الخیر، از مثالهای بهتری بهره می جست.

در ص ۱۲: مؤلف به هنگام ارائه نمونه ای از اسناد حقیقی، بیتی از قصیده مشهور سعدی را، سهواً چنین آورده است:

بر آفرید و بحر و درختان و آدمی

فردوس جای مردم پرهیزگار کرد

این بیت هر چند به همین صورت نیز می تواند شاهدهی بر مدعای نویسنده باشد، اما صورت صحیح آن (برای چاپهای هفتم به بعد) چنین است:

بر آفرید و بحر و درختان و آدمی

خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد

این نکته نیز ناگفته نماند که وقوع چنین سهوهایی در تألیفات، تا اندازه ای بخشودنی است، زیرا «دیده شده که محقق حتی در تعیین شماره سوره و آیه دچار سهو شده است. شاید بعید به نظر آید اما واقعیتی است که علامه قزوینی در پانویس ۲، ص ۳۳۴ دیوان حافظ مصحح خود، بیتی را به این صورت:

شراب خانگیم بس می مغانه بیار

که من نمی شنوم بوی خیر از این اوضاع

نقل کرده که هر مصرع آن، در غزل شماره ۲۹۲ همان کتاب متعلق به بیتی جداگانه آمده است، به این تفصیل:

شراب خانگیم بس می مغانه بیار

حریف باده رسید ای رفیق توبه و داع

خدای را به می ام شست و شوی خرّقه کنید

که من نمی شنوم بوی خیر از این اوضاع

و این سهو بر همان نحریری رفته که در وصف و سواس علمی او بطنز گفته اند: بسم الله را بی مراجعه به قرآن کریم نقل نمی کرده است.^۳

بنابراین امیدواریم که مؤلف محترم، تذکر چنین سهوی را خیر خواهانه تلقی کنند.

باری در همین صفحه و همین مبحث، لازم است که

۲. میرزا حسین واعظ کاشفی سزواری، بدایع الافکار فی صنایع الاشعار، ویراسته میر جلال الدین کزازی، نشر مرکز، چاپ اول، ص ۹۲-۹۴.

۳. برگزیده مقاله های نشر دانش، ج ۱: درباره ویرایش، زیر نظر نصرالله پورجوادی، چاپ اول، ص ۲۴.

در ص ۲۵: در معانی مجازی امر، برای «تخیر» این بیت، مثال آمده:

ای رفیق آنج از بلای عشق بر من می رود
گر به ترك من نمی گویی، به ترك من بگویی

پیدا است که تنها عبارت «به ترك من بگویی» معنای امری دارد و البته مفید تهدید است نه تخیر. مناسبتر آن بود که در این بخش، از ابیاتی همچون ابیات زیر استفاده می شد:

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم
تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال

و یا:

چو من زین ولایت گشایم کمر
تو خواه افسر از من ستان، خواه سر

و نیز:

از قهر و از تطف، میکن هر آنچه خواهی
هرچ آن تواش پسندی، ماراست عین مطلب

در ص ۲۶: نیز برای امر در معنای «تهدید» این مثال آمده است!

عیب زندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران با تو نخواهند نوشت

در همین صفحه در باب «اباحه» ضمن آنکه تفاوتی میان اباحه و تخیر بیان نشده، به این بیت استشهاد شده است که:

گر نوازی ورگشی فرمان ترا است [کذا]
بنده ایم اینک سر و تیغ و کفن

در این بیت، صبغه ای از صبغه امر دیده نمی شود.

در ص ۲۹: درباره یکی دیگر از معانی نهی، یعنی تهدید و تهکم، چنین می خوانیم: «از مفاهیمی است که واژه های امر آن را در بر می گیرد. نمونه آن از قرآن:

ذق انك انت العزيز الكريم»

پیدا نیامد که نویسنده در مقام توضیح معانی امر است. که البته چنین نیست و نوبت امر تهدیدی سپری شده بود. یا معانی نهی؟ و علی کلا التقديرين نیاز به تجدید نظر دارد.

باری در مثالی که برای نهی در معنای تهدید، ارائه شده، یعنی:

مزن بر دل ز نوك غمزه تیرم
که پیش چشم بیمارت بمیرم

همه نوع معانی مجازی از نهی (مزن) دانسته می شود بجز تهدید. بنابراین بهتر بود در این مضمون از ابیات صریحاً تهدیدآمیز شاهنامه بهره گرفته می شد؛ ابیاتی همچون:

مبسر پیش پیل زبان هوش خویش
نهاد بدین گونه بر دوش خویش

نویسنده، قید ضروری «به اعتقاد متکلم» را در تعریف اسناد حقیقی ملحوظ بدارند تا تعریف مستلزم توالی فاسده نشود.

در ص ۱۵: به هنگام برشمردن مسندالیه های معرفه، «اسم اشاره» از قلم افتاده است؛ برای نمونه می توان به این دو بیت استشهاد کرد:

این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست
روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم

یا:

این همان چشمه خورشید جهان افروز است
کسه همی تافت بر آنگه عاد و ثمود

در ص ۱۸: مؤلف، یکی از موارد تقدیم مسند بر مسندالله را «قصر مسندالیه بر مسند» ذکر می کند؛ در حالی که خواننده کتاب هنوز به مبحث «قصر» نرسیده و اطلاع صحیحی از این موضوع ندارد. در واقع آموزگاران در این بخش یا باید اصلاً از توضیح این موضوع صرف نظر کنند و به آینده موکول دارند، یا مبحث قصر را - هر چند بسیار مفصل و پیچیده است - پیشاپیش توضیح و شرح دهند. بنابراین مناسب بود که مؤلف این بند را تحت عنوان «تصریح بر نفی عموم» و یا «نفی مقدم بر استثنا» بیاورند تا بدان توالی فاسده دچار نیایند.

در ص ۲۰: در بیان قصر موصوف بر صفت، چنین آمده است: «در این بیت خاقانی ملاحظه می شود که شاعری را در انحصار خودش می داند:

شاعر ساحر منم اندر جهان

در سخن معجزه صاحبقران»

پیدا است که با این توضیح، این بیت باید نمونه ای برای قصر صفت بر موصوف باشد نه بالعکس؛ و با توجه به اینکه مؤلف در این بخش تنها همین بیت فارسی را مثال آورده، امر بر معلّم و متعلم دشوار می گردد.

نویسنده آنگاه بدین آیه شریفه استشهاد می کند که «وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل» ولی با اینکه آن را در بخش قصر موصوف بر صفت آورده - که البته صحیح نیز همین است - در انتهای این آیه، در پرانتز نوشته شده «قصر صفت بر موصوف» و در هر حال معلوم نشده که به نظر نویسنده، این آیه برای کدام قسم از قصر، نمونه آمده است.

همین جا باید گفت ای کاش ویراستاران مرکز نشر دانشگاهی، برای یک بار نیز که شده، به این کتاب نظری بیفکنند تا دریابند اصولی که این مرکز در نگارش رعایت می کند، به هیچ وجه در این کتاب به کار گرفته نشده است.

در ص ۵۷: پس از تعریف «تشبیه تفضیل» می خوانیم: «در ابیات زیر از خاقانی نمونه های بارعی از این گونه تشبیه ملاحظه می کنیم:

آن دید ضمیرم از معانیت
کز نیستان و بوستان ندیده است
وان بیند بزمّت از زیانم
کز بلبل گلستان ندیده است
این مسدحت تازه بر در تر
مشکی است که پر نیان ندیده است.»

با اندکی تأمل در این نمونه های بارع [۱] درمی یابیم که در دو بیت نخست اصولاً ساختار ظاهری تشبیه وجود ندارد و از این رو آنها را باید نمونه هایی از «تشبیه مضمّر» دانست، نه تفضیل. بیت سوم نیز - اگر بپذیریم که تفضیلی داشته باشد - چندان بارع [۱] نیست.

در ص ۶۴: در مبحث استعاره، «استعاره مصرّحه» همان گونه تعریف شده که علمای بلاغت معمولاً «استعاره مصرّحه مجرّده» را چنان تعریف می کنند. استعاره مرشحه نیز با اینکه به اعتقاد دانشمندان این فن - نوعی از استعاره مصرّحه است، در اینجا قسیم مصرّحه گشته است. به تعبیر دیگر «مقسّم» (مصرّحه)، «قسیم» گشته است.

مناسبت آن بود که مؤلف محترم، همچون بیشترین ارباب این فن، پس از تعریف استعاره مصرّحه (= ذکر مشبه به و حذف مشبه) آن را به سه قسم: مجرّده، مرشحه و مطلقه تقسیم می کردند؛ در این صورت استعاره مصرّحه مطلقه نیز که از زیباترین و مهمترین انواع استعاره است، از قلم نمی افتاد.

در ص ۶۶: درباره این آیه شریفه از قرآن که به اشتباه «اولئک الذین اشترووا الضلالة بالهدی فماربحت تجار تهم» به کتابت درآمده، این توضیح را می خوانیم:

«در این آیه از قرآن کریم کلمه (اشترأ) که بمعنی خرید و فروش است در مفهوم معاوضه و مبادله و اختیار بکار رفته است. لکن سود و ربح که از مناسبات (اشترأ) است ذکر گردیده است و این استعاره مکینه خواهد بود.»

۴. میر جلال الدین کزازی، بررسی کتاب «معانی و بیان» نشر دانش، سال چهارم، شماره دوم (بهمین و اسفند ۱۳۶۲)، ص ۳۸-۳۹.

یا:

مکن نام من در جهان زشت و خوار
که جز بد نیاید از این کسارزار

در ص ۲۴: در پاورقی، این آیه کریمه که «رب زدنی علماً...» و نیز «ربنا آتانا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار» معنا شده است؛ اما این بیت تازی از ابوالعلاء معری که گوید:

فیاموت زران الحیات ذمیمه
و یا نفس جلدی آن دهرک هازل

معنا نشده است. البته اگر دأب نویسنده بر معنا نکردن اشعار تازی بود، حتی این اندازه نیز نمی شد بر او خرده گرفت، اما افسوس که هیچ نظم و نسقی در مورد عبارات عربی پیش گرفته نشده است؛ بسیاری از ابیات مشکل، ترجمه نشده، ولی برخی آیات و ابیات روشن و بسیار مشهور، ترجمه شده اند. بر این ناهماهنگی و بی نظمی، همچنین این نکته را باید افزود که معانی برخی از ابیات تازی در متن آمده و برخی دیگر در پاورقی! (پیداست که کتاب حاضر بشدت نیازمند نگاه ویراستار بوده است، اما...)

برای نمونه در ص ۳۰ شعر «یا لک من قبرة بمعمر...» ترجمه نشده، اما در صفحه بعد، شعر «ایا منزلی سلمی سلام علیکما...» ترجمه شده است.

در ص ۳۹: دو بیت شعر عربی در فواصل بحث اطناب، مطرح گردیده که یکی ترجمه شده و دیگری بدون ترجمه مانده است.

در ص ۴۹: از آنجا که مؤلف معیاری برای شناخت مرکب بودن مشبه یا مشبه به، ذکر نکرده، در برخی از شواهد مذکور در کتاب، جای بسی تأمل است که چون در جای دیگر بدان پرداخته شده است از بازگفت آن پرهیز می شود.^۴

در ص ۵۱ و ۵۲: همچون بسیاری دیگر از صفحات کتاب، علامتهای سجاوندی، کاربردی نابجا داشته اند. نمونه بارز آن استفاده پراکنده به جای گیومه است. خوانندگان این نقد، می توانند به عباراتی که در این مقاله - بی کم و کاست - از کتاب نقل شده با دقت بنگرند تا نگارنده را از ذکر صفحه های فراوان، معاف دارند.

آن را به اصطلاح تشبیه محذوف الادات و یا تشبیه مؤکد می‌گویند.^۸

در ص ۷۸: در تعریف مجاز نوشته شده: «مجاز ... در اصطلاح فن بیان کاربرد لفظ در غیر معنی نخستین خود است با غیر علاقه مشابَهت و با قرینه‌ای که مانع از اراده معنی حقیقی شود که مثلاً از شیر اراده حیوان درنده نمی‌کنیم.»

بنابراین گفته، اگر لفظی به علاقه مشابَهت در غیر معنی نخستین خود به کار رود، مجاز نیست و حتماً تنها استعاره است! ولی آیا استعاره چیزی جز نوعی مجاز است؟ گویا مقصود مؤلف تعریف مجاز مرسل بوده است.^۹

در پایان یادآوری می‌شود که این کتاب چشم انتظار ویراستاری است که جمله‌ها را به لحاظ صوری و دستوری، ویرایش کند و آن را با علامات سجاوندی و قواعد املا فارسی، آشتی دهد.



در حالی که علمای بیان به اتفاق، این آیه را از امثله رایج و مشهور استعاره مرشحه می‌دانند و نه مکنیه.^۵

در ص ۶۷: می‌خوانیم: «(نفس باد) که در شعر حافظ بعنوان استعاره مکنیه یاد شده به اعتبار اینکه به مشک فشانی برخاسته است، استعاره مکنیه است.»

پیدا است که منظور مؤلف در مورد اخیر «استعاره تخیلیه» است که به احتمال غلط مطبعی است (هرچند پس از شش مرتبه چاپ!).

نویسنده همچنین در تعریف استعاره تخیلیه، تفاوت عمده آن را با استعاره مکنیه، داشتن «نوعی اسناد مجازی» می‌داند و می‌نویسد: «به عبارت دیگر، استعاره مکنیه همان استعاره تخیلیه است لکن مجرد از اسناد در نظر گرفته شده است.» ولی مناسبتر آن است که بگوییم: «در استعاره مکنیه لازم است که چیزی از لوازم مشبه به را در کلام بیاورند و آن را به مشبه نسبت دهند. اثبات لوازم مشبه به را برای مشبه، استعاره تخیلیه می‌گویند.»^۶

در همین صفحه و در ادامه سطر پیشین، می‌خوانیم: «در ابیات زیر چنگال گرگ مرگ (استعاره مکنیه) «رَمه انسانها را در شکار گاه دهر می‌ریابد» و این اسناد تخیلی همان استعاره را «تخیلیه» می‌گرداند.

این رَمه مرگ مرگ را است همه پاك
آنكه چو دنبه است و آنكه خشك و نزار است
مسانده به چنگال گرگ مرگ شكارى
گرچه ترا شیر مرغزار شكار است ...»

اما باید دانست که «گرگ مرگ» اساساً استعاره نیست تا با ذکر چنگال، به استعاره مکنیه تبدیل شود و پس از اسناد تخیلی، به استعاره تخیلیه. چنگال مرگ با چنگال گرگ مرگ بسی تفاوت دارد. همچنین است: «ناخن محاق ابد» در این بیت انوری:

سناه ار نخواهد آنکه شود نعل مرکب
از ناخن محاق ابد روی خسته باد.

توجیه و استنباط شخصی مؤلف در این باب، که سالها پیش در جایی مکتوب آمده بود، هیچ دانش پژوهی را اقناع نمی‌کند.^۷ از این رو نظر عامه عالمان این فن را در این باب از زبان مرحوم علامه جلال‌الدین همائی می‌خوانیم: «در استعاره باید ادوات تشبیه و یکی از طرفین تشبیه، در لفظ نباشد. پس هر کجا ادوات تشبیه و یا طرفین تشبیه در لفظ آید، استعاره نخواهد بود؛ مثلاً هر گاه دو طرف تشبیه را در لفظ بیاورند و تنها ادوات تشبیه را حذف کرده باشند،

۵. برای اطلاع از این اجماع مراجعه شود به:

- سعدالدین تفتازانی، مطول، چاپ استانبول، ص ۳۷۸.
- سید نصرالله تقوی، هتجار گفتار، فرهنگسرای اصفهان، ص ۱۹۰.
- علامه جلال‌الدین همائی، معانی و بیان، به کوشش ماهدخت بانو همائی، نشر هما، ص ۱۸۷-۱۸۸.
- علی الحارم و مصطفی امین، البلاغة الواضحة، مؤسسة البعثة، الطبعة الثانية، ص ۹۰.
- غلامحسین آهني، معانی بیان، بنیاد قرآن، ص ۱۶۹.
- محمد فاضلی، دراسة و نقد فی مسائل بلاغیة هامة، مؤسسة مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۲۹۵.
- سیروس شمیسا، بیان، انتشارات فردوس، چاپ اول، ص ۱۴۹.
- ۶. علامه جلال‌الدین همائی، معانی و بیان، به کوشش ماهدخت بانو همائی، ص ۱۸۳.
- ۷. نشر دانش، سال چهارم، شماره سوم (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۳)، ص ۸۶-۸۷.
- ۸. همان مأخذ، ص ۱۸۲.
- ۹. سعدالدین تفتازانی، مطول، چاپ استانبول، ص ۳۵۴.